

فقه و حقوق شهروندی

رضا عیسی نیا*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۲۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۳/۱/۲۸

سیاست متعالیه

- سال دوم
- شماره چهارم
- بهار ۹۳

فقه و حقوق
شهروندی
(۱۰۹ تا ۱۲۲)

چکیده

نظام اجتماعی - سیاسی اگر براساس فقه اسلامی استقرار یابد در آن جامعه شاهد احقاق حقوق شهروندان خواهیم بود. نگارنده برای اثبات این ادعا در حوزه حقوق مدنی و حقوق سیاسی شهروندان به استدلال در گستره برخی از قواعد فقهی تمسک جسته است، چون فقه، انسان را یک موجود مکلف (مسئول، موظف) دانسته و تکالیف را نیز راه استیفای حقوق برای شهروندان می‌داند؛ از این رو رسالت شهروندی را در «ادای تکلیف» خلاصه می‌کند. برای تبیین جایگاه حقوق مدنی و حقوق سیاسی شهروندان در این مقاله به بررسی این حقوق در منابع فقهی، قواعد فقهی و آرای فقها پرداخته‌ایم.

واژه‌های کلیدی: حقوق سیاسی، حقوق مدنی، فقه، شهروندی.

مقدمه

در آغاز به تبیین مفاهیم اصلی مقاله و بیان مراد از آنها می‌پردازیم. مفهوم شهروندی: شهروند کسی است که به عنوان عضو جامعه و برخوردار از حقوق اجتماعی و سیاسی پذیرفته شده و می‌تواند از مزایای آن بهره‌مند شود. بر این اساس، شهروندی ایده‌ای است که هم حق افراد را برای برخورداری از حقوق و هم مسئولیت جمعی‌شان را که اداره با ثبات امور مبتنی بر آنهاست به رسمیت می‌شناسد. (فالكس، ۱۳۸۱: ۲۰۸)

فقه: مراد از فقه، منابع فقهی، قواعد فقهی و آرای فقها می‌باشد؛ به عبارتی قواعد فقهی‌ای که گاهی از متن آیات و روایات و گاهی از اصل مقبول مورد استناد فقها استخراج شده و بیانگر اصول حاکم بر روابط شهروندان است.

حقوق شهروندی: شهروندی و حقوق آن در فقه سیاسی را می‌توان در انواع سه‌گانه زیر تعریف و پیگیری نمود:

۱- حقوق مدنی شهروندان: مهم‌ترین حقی که همه به ویژه بیگانگان و اقلیت‌ها باید از آن برخوردار باشند، حقوقی همچون حق امنیت، مصون بودن حیثیت، جان، مال و مسکن اشخاص و انجام احوال شخصیه؛

۲- حقوق سیاسی شهروندان، مانند حق آزادی بیان و عقیده، مشارکت سیاسی؛

۳- حقوق اجتماعی شهروندان، مانند حق کارکردن و تأمین معاش.

با عنایت به مطالب فوق براساس یک تقسیم‌بندی کلان حقوق شهروندی شامل حقوق سه‌گانه حقوق مدنی، حقوق سیاسی و حقوق اجتماعی، در ادامه به تشریح برخی از موارد حقوق مدنی و حقوق سیاسی براساس مبانی و قواعد فقهی می‌پردازیم.

حقوق مدنی و مبانی فقهی آن

حقوقی همچون حق امنیت، مصون بودن حیثیت، جان، مال و مسکن اشخاص، و یا حقوقی که مربوط به حفظ ذات و عرض انسان است، را حقوق مدنی می‌گویند؛ (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۳۰-۳۳) زیرا پیش از هر چیز، اعمال این حقوق به طرفیت دولت و نمایندگان دولت است تا افراد عادی. حقوق مدنی مصادیق فراوانی دارد که مهم‌ترین آن عبارت است: حقوق مربوط به آزادی عملکرد،^۱ که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد.

۱. موارد مهم دیگر عبارتند از: ۱- حقوق مربوط به آزادی اندیشه، ۲- حقوق مربوط به آزادی گردهمایی. هر یک از این اقسام خود به مصادیق جزئی‌تر تقسیم می‌شوند.

۱. حقوق مربوط به آزادی عملکرد

حقوق مربوط به آزادی عملکرد مصادیقی را به خود اختصاص می‌دهد که برخی از آنها عبارتند از: الف. آزادی حیات؛ ب. آزادی مسکن؛ ج. آزادی مکاتبات و آزادی رفت و آمد.

الف. آزادی حیات

یکی از مصادیق حقوق مربوط به آزادی عملکرد عبارت است از آزادی حیات. پیگیری این بحث با رویکرد فقهی مستلزم بررسی اصول و مبانی آن را در لابه لای مباحث مختلف فقهی است. در بحث از آزادی حیات، فقه بر اساس «قاعده لاضرر»، اصرار بر خود و دیگران (به هر شکلی که باشد از خراش وارد کردن تا خودکشی و ترور) را محکوم و تحریم کرده است آن‌هم با ادله‌ای مبتنی بر کتاب و سنت:

۱. کتاب: در دلایل و مستندات کتاب (قرآن)، قتل بدون دلیل شرعی هر کسی نکوهش شده است، (خامنه‌ای، ۱۳۷۹، ج ۱، سؤال ۱۰۹۰ / امام خمینی، بی تا، ج ۱: ۴۶۳) چون خداوند سبحان در این باره می‌فرماید: بدین سبب بر بنی اسرائیل چنین حکم کردیم که هر کسی نفسی را بدون حق، و فساد کردن در روی زمین بکشد مانند آن است که همه مردم را کشته و اگر کسی نفسی را حیات بخشد مثل آن بود که به همه مردم زندگانی بخشیده است. (مانده، آیه ۳۲) در ادله قرآنی آزادی حیات انسان و عدم قتل تا آنجا اهمیت دارد که شرط پذیرفتن بیعت زنان را تعهد آنان بر عدم قتل فرزندانشان (ممتحنه، آیه ۱۲) قرار می‌دهد. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۲: ۵۵-۵۶) عملی که در قرآن، آن را به عنوان یک عمل جاهلی تقبیح کرده و انسان‌ها را از آن منع کرده است. (اسراء، آیه ۳۱ / انعام، آیه ۱۴۰)

۲. سنت: به دلیل کثرت روایات درباره عدم تجویز قتل (ری شهری، میزان الحکمه، ج ۸، واژه قتل)، فقط به این کلام امام علی (ع) بسنده می‌کنیم که می‌فرماید:

بترس از اینکه خون بی‌گناهی را بریزی، زیرا که ریختن خون ناحق موجب کيفر الهی و زوال نعمت و کوتاهی عمر و سقوط حکومت می‌شود و نخستین چیزی را که خداوند سبحان روز قیامت میان بندگانش حکم می‌کند خون‌های ناحقی است که ریخته‌اند؛ بنابراین برقراری حکومت را از ریختن بی‌گناهان مخواه، زیرا چنین کاری نه تنها پایه‌های حکومت را سست می‌کند، بلکه آن را از بین می‌برد و به دیگران انتقال می‌دهد. (قربانی لاهیجی، ۱۳۷۳، ۱۴۸)

همان‌گونه که گفته شد، قاعده فقهی که برای حق حیات می‌توان به آن استناد کرد، قاعده لاضرر می‌باشد، چون اصالت اباحه می‌گوید در صورت عدم اضرار و عدم تجاوز به حقوق دیگران نمی‌توان مانع حق آزادی حیات دیگران شد مگر اینکه «ماخَرَج بالدلیل».

بنابراین در فقه اسلامی یکی از آن مواردی که شامل «لَا مَآخِرَ بِالذَّلِيلِ» است، این آیه از قرآن کریم (مائده، آیه ۳۲) است که به ما اجازه می‌دهد تحت شرایط و قیدهایی، آزادیِ حقِ حیاتِ نفی شود؛ یعنی به قتل فرد حکم داده می‌شود بدون اینکه در حق آن فرد هم ظلمی شده باشد و آن موارد عبارتند از: ۱- قصاص، ۲- ارتکاب برخی از گناهان مانند سبِ نبی، (اردبیلی، ۱۴۰۹، ج ۱۳: ۱۷۰ / مروارید، ۱۴۱۰، ج ۲۳: ۷۴) روزه خواری و شربِ خمر، ۳- مفسد فی الأرض و محارب (هی تجرید السلاح برآ دو بحراً، لیلاً أو نهاراً لإخافه الناس فی مصر و غیره من ذکر إو أثنی قوی أضعیف). (شهید ثانی، ۱۳۸۳، ج ۹: ۲۹۰)

ب. آزادی مسکن

منظور از آزادی در مسکن این است که هر فردی حق دارد در هر کجا که می‌تواند مسکن گزیند و هیچ کس هم بدون اجازه او یا بدون مجوز قانونی نمی‌تواند وارد مسکن او گردد. مؤید آن، سخن پیامبر اکرم (ص) است که می‌فرماید: «همه سرزمین‌ها به خداوند تعلق دارد و مردم نیز بندگان او هستند و هر کجا که موجب خیر و سعادت آنهاست می‌توانند بدون هیچ مانعی اقامت نمایند». آزادی انتخاب مسکن و محل سکونت یعنی حکومت یا شخصی نمی‌تواند در حریم خصوصی شهروندان دخالت کند، چون خداوند خانه‌هایمان را محل سکونت و آرامش قرار داده است؛ (بقره، آیه ۱۸۹) لذا از ورود به منازل و حریم‌های خصوصی نهی می‌کند و می‌فرماید: «نیکوکاری آن نیست که از پشت دیوار، به خانه روید، بلکه آن است که پارسا باشید و در هر کاری از راه آن داخل شوید». (نور، آیه ۲۷-۲۸) خداوند سبحان در آیه دیگر نه تنها از ورود به منازل دیگران، نهی کرده‌اند، بلکه به شیوه ورود نیز پرداخته‌اند، چون فرموده است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید بدون اجازه به خانه‌ای غیر از خانه خود داخل شوید و چون پس از اذن وارد شدید به اهل خانه سلام کنید و اگر متذکر شوید این رویه برای شما خیلی بهتر است. (صالح، ۱۴۲۵، خطبه ۱۵۴: ۱۲۱۵ / ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۹: خطبه ۱۵۴: ۱۶۴) از جمله روایات دال بر آزادی انتخاب محل سکونت این حدیث نبوی است که فرمودند: «من اطلع فی بیت بغیر إذنهم حلّ لهم أن یفقاوا عینیة؛ هر کس بدون اجازه وارد خانه‌ای شود بر صاحب آن رواست که چشمان وی را در آورد». (رازی، ۱۳۸۲، ج ۷: ۲۳۷) همچنین روایت دیگر دال بر آزادی انتخاب مسکن، روایت از علی (ع) است که می‌فرماید: «در داخل خانه‌های مردم نشوید مگر از درب‌های مخصوص آن. هر کس از راه غیر آن وارد شود، سارق نامیده می‌شود». (غررالحکم، ج ۴: ۱۶۵) اصل آزادی مسکن و «ایده زمین برای زندگی» را با اینکه اسلام پذیرفته است و به آن سفارش کرده (نظیر: البلاد بلاد الله و العباد عیال الله)، ولی این اصل با قیودات و مشکلاتی همراه می‌باشد، چون از یک سو به مسلمانان گفته شده که در جایی مسکن گزینند که موجب امنیت، رفاه

اقتصادی (خوانساری، ۱۳۶۰: ۲۱۰/ر.ک: غرالحکم، ج: ۴: ۱۷۱) و حرمت نهادن تان می‌گردد، (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۹۴) نتیجه اینکه در هر جایی، نباید سکنا گزینند، چون گفته شده است که «در تفکر الهی، انسان آزاد نیست که به هر جا می‌خواهد سفر کند و در هر سرزمین که برمی‌گزیند، رحل اقامت اندازد، بلکه باید در جایی اقامت گزینند که توان پاسداری از دستاوردهای دینی خویش را داشته باشد». (قدردان قراملکی، ۱۳۸۲: ۴۷) از سوی دیگر هم در دوران جدید با پذیرفتن مرزها و حاکمیت ملی هر مسلمانی نمی‌تواند به راحتی هر جایی که خود می‌خواهد مسکن اختیار نماید حتی در کشور مسلمان دیگر، چون پذیرش مرزها و حاکمیت ملی و تابعیت مانع اجرایی شدن ایده زمین برای زندگی و اصل آزادی مسکن می‌گردد.

حقوق سیاسی شهروندان و مبانی فقهی آن

حقوق سیاسی حقوقی است که به موجب آن شخص دارنده حق می‌تواند در حاکمیت ملی خود شرکت کند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۲۳۶) مهم‌ترین حقوق سیاسی عبارتند از: حق شرکت در انتخابات، حق انتخاب شدن در مشاغل سیاسی و حق دارا بودن تابعیت. همچنین حق آزادی بیان و آزادی عمل در انجام اعمال مذهبی توسط اقلیت‌ها نیز یکی از مهم‌ترین حقوق سیاسی شهروندی قلمداد شده است؛ بنابراین لازم است بررسی شود که این حق در منابع و مبانی و آرای فقهی برخی از فقها چگونه تفسیر شده است.

۱. حق آزادی بیان:

برای بررسی مبانی فقهی حق آزادی بیان، ابتدا به ادله قرآنی و روایی و مستندات آن می‌پردازیم، سپس به گستره این قاعده خواهیم پرداخت.

دلایل و مستندات قاعده فقهی آزادی بیان

الف. قرآن: برای استدلال بر آزادی بیان به دو آیه استناد می‌کنیم. (زمر، آیه ۱۷-۱۸) خداوند می‌فرماید: «بشارت و مژده باد به آن بندگان که چون سخنی بشنوند از گفتارهای پسندیده پیروی و تبعیت می‌نمایند. این مردم کسانی هستند که خداوند آنها را هدایت فرموده و گروه خردمند و صاحب عقل می‌باشند». البته در تفسیر این آیه شرایط و نکاتی را ذکر کرده‌اند مثلاً آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید: قرآن کریم قلمرو آزادی عقیده را کاملاً تبیین کرده است... گرچه قرآن انسان‌ها را تشویق می‌کند که سخن‌های گوناگون را بشنوند و سخن بهتر را برگزیند، اما در همین حال سخن بهتر را معرفی می‌کند و دست انسان را در تعیین و تشخیص آن باز نمی‌گذارد. (جوادی آملی، ۱۳۷۹: ۱۹۱) در سوره دیگر آمده است: «و اگر یکی از مشرکین به تو پناه آورد او را پناه ده تا از دین آگاه شود و سخن

حق را بشنود و سپس در کمال امنیت و بدون خوف و ترس به مأمّن و منزلش برسان، چه این مشرکین مردم نادانی هستند». (توبه، آیه ۶)

ب. روایات: یکی از مستندات روایی که درباره آزادی بیان به آن می‌توان تکیه نمود فرمان امام علی(ع) به مالک اشتر است که به او هشدار می‌دهد که: «لشکر و یارانت از گروه محافظان و پاسداران را از جلوگیری کردن صدای مردم به خودت، بازدار تا سخنگوی آنان در کمال آزادی و بدون لکنت زبان و ترس با تو سخن گویند».

تا اینجا بر اساس کتاب و سنت به آزادی بیان حکم داده شد؛ ولی سؤالی که مطرح می‌گردد این است که گستره آزادی بیان در نگاه فقها تا کجاست و آیا هر شهروندی می‌تواند از این آزادی برای آن مقاصدی که در نظر دارد بهره ببرد؟ برخی از فقها از جمله امام خمینی مدعی این هستند که آزادی، حق اولیه بشر است و اینکه کسی می‌خواهد در حرف زدن آزاد باشد این نیازی به اجازه و اعطای کسی ندارد و اصولاً این گزاره - که آزادی را اعطا کردیم - را فقها جرم محسوب می‌دانند، چون آزادی متعلق به مردم است و خداست که به مردم آزادی داده است. (ر.ک: امام خمینی، ۱۳۷۸، ج: ۲، ۹۷ و ۱۳۰)

با عنایت به مطالب فوق، اگر از فقها بپرسیم که آیا چیزهایی هستند که آزادی بیان را قید بزنند؟ آن قیود کدامند؟ از فقهای شیعه چه پاسخی به این پرسش خواهند داد؟ برای یافتن پاسخ به استدلال فقها به محدودیت‌ها و قیودی که برای آزادی بیان می‌کنند می‌پردازیم. آنان بر این باورند که آزادی بیان جزء حقوق اولیه انسان می‌باشد، ولی اگر آزادی موجب اخلال در اصول اخلاقی گردد فقها بر اساس شریعت مانع آن خواهند شد. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۴۶۹) اینان با استناد به آیات، آزادی‌هایی که موجب مسخره کردن عده‌ای از عده دیگر می‌شود و یا آزادی که باعث طعن و عیب‌جویی دیگری می‌گردد را غیرعقلانی دانسته و چنین آزادی‌هایی را به مثابه ستمگری و ظلم در حق دیگران قلمداد کرده و ممنوعیت چنین آزادی‌بیانی را صادر می‌کنند. (حجرات، آیه ۱۱-۱۲) یکی از مواردی که آزادی بیان در آن مورد، محلی ندارد، ممنوعیت کتب ضلال است.

۲. حق آزادی انتخاب حکومت و رهبر

با اینکه این حق شهروندی بر مبنای برخی از قواعد فقهی قابلیت تشریح دارد، ولی در این مقاله فقط از قاعده عدم ولایت بر غیر (یا اصل عدم سلطه) بهره خواهیم برد. در این راستا از سویی بر این باوریم که اصل توحید مبین آن است که انسان تنها در برابر ذات اقدس حق باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد؛ بنا بر این هیچ انسانی هم حق ندارد انسان‌های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند. از این اصل اعتقادی، اصل آزادی بشر را استنباط می‌کنیم و اینکه هیچ فردی

حق ندارد انسان یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند و برای او قانون وضع کند. (امام خمینی، ۱۳۸۷، ج ۵: ۳۸۸) از سوی دیگر معتقدیم که انسان خلیفه‌الله است و همین انسان خلیفه‌الله، هم نفی مملوکیت خود می‌کند و هم نفی مالکیت دیگران بر خود؛ همان‌گونه که علی (ع) در نامه‌ای به امام حسن مجتبی (ع) در این باره می‌فرماید: «ولا تکن عبداً غیرک و قد جعلک الله حراً». (فیض الاسلام، ۱۴۲۱، نامه ۳۱) در حدیث دیگری نیز آمده است: «الناس کلهم أحرار» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۸: ۶۹) همه مردم اصالتاً آزادند، این یکی از اصیلترین پایه‌های نظام اسلامی است. اگر اصول اعتقادی فوق را بپذیریم این سؤال مطرح می‌شود که چرا عده‌ای بر عده دیگر حکومت کرده و بر آنان سلطه می‌رانند؟ فقها به این پرسش چگونه پاسخ داده‌اند؟ فقها معتقدند هیچ انسانی حق سلطه بر دیگری را ندارد، (ر.ک: سید محمد، بحر العلوم، بلغه الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۱؛ میر فتح مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۵۶۱؛ جعفر کاشف الغطاء، کشف الغطاء، ص ۳۷؛ احمد نراقی، عوائد الایام، ص ۵۲۹) چون همه انسان‌ها به طور مساوی از حقوق الهی، حق استفاده دارند. عدم ولایت فردی بر فرد دیگر بدین معناست که خداوند زمام امور افراد را به دیگری نسپرد، بلکه همه را یکسان و آزاد آفریده است؛ پس هیچ فردی به طور خودسرانه مجاز به ولایت و سرپرستی بر دیگری نیست، مگر از طرف خداوند و یا کسی که خداوند او را جانشین خود قرار داده است. شهید اول می‌گوید: «الأصل إن کل احدٍ لایملک اجبار غیره» (شهید اول، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۵۶) اصل آن است که هر فرد حق اجبار دیگری را ندارد. البته شهید ثانی چند استثنا بر این اصل بیان کرده که از جمله ولایت بر صغیر و دیوانه و اجبار فرد بر دادن غذا به مضطری که در شرف مرگ است.

فقها درباره این پرسش که چه کسی حاکم است و چرا، پاسخ‌های مختلفی ارائه نمودند؛ برخی معتقدند باید دید منشأ این حاکمیت چیست؟ و برای تصدی این مسئولیت توسط فرد یا جمعی چه معیارهایی لازم است؟ به اعتقاد این گروه از فقها براساس تعالیم اسلامی، آن فرد یا جمع باید حائز معیارهایی شود تا امکان کاندیداتوری حاکمیت را کسب نماید. بنابراین این طور نیست که هر کسی با اتکای بر جلب اذهان و آرا به طرف خودش حق داشته باشد در رأس حکومت قرار بگیرد. (خامنه‌ای، ۱۳۶۵) لذا گفته می‌شود:

اسلام، شخص را حاکم نکرده، بلکه آن شخصیت حقوقی را حاکم کرده است. اینکه وظیفه هیئت حاکمه را چه کسی معین می‌کند؟ چه کسی هیئت حاکمه است؟ چه چیزی قانون است؟ اینها را فقه معین می‌کند؛ در فقه مشخص شده است که هیچ کس از آن جهت که شخص است حاکم بر مردم نیست. در فقه اسلامی تنها کسی که به عنوان حاکم، به رسمیت شناخته می‌شود، فقاقت و فقه است نه فقیه. شخص به هیچ وجه، حاکم نیست. فقیه سه سمت

دارد که با تبیین این سمت‌های سه‌گانه هست که گفته می‌شود آنکه حاکم است فقه است؛ یعنی حکم الله است نه شخص. این سمت‌های سه‌گانه فقیه، یکی مرجعیت اوست که فتوا می‌دهد، یکی قضای اوست، یکی هم حکم ولایی اوست. پس در اسلام سخن از حکومت فرد بر مردم نیست؛ سخن از حکومت مردم بر مردم نیست و سخن از حکومت شخص ولو فقیه باشد بر کسی نیست فقط حکومت دین است. (جوادی آملی، ۱۳۹۰)

گفته شد یکی از قواعد فقهی برای حق حاکمیت در نظام اسلامی و حق انتخاب رهبر و حاکم، قاعده عدم ولایت بر غیر است. اما دلایل و مستندات این قاعده فقهی عبارت است از: الف) آیات ولایت: در این آیات، خداوند سبحان ما را به دو نکته (یعنی حاکمیت از آن خداست و کسانی می‌توانند حاکم بر مردم باشند که خداوند آنان را به این مقام برگزیده باشد) توجه می‌دهد. (کف، آیه ۲۶/ شوری، آیه ۹/ ابراهیم، آیه ۱۲۴/ ص، آیه ۲۶/ مائده، آیه ۵۵-۵۶/ احزاب، آیه ۶) البته باید عنایت داشت که فقها درباره قید خوردن اصل عدم ولایت بر غیر، با رجوع به آیات ۵۸ و ۵۹ سوره نساء می‌گویند که قید «تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (ر.ک: قدردان قراملکی، ۱۳۸۲: ۱۹۷، به نقل از: طبرسی، مجمع البیان، ج ۳: ۸۲) و همچنین قید «اطيعوا الرسول و أولی الامر منکم» دلالت بر وجوب اطاعت مردم از پیامبر و ائمه می‌کند، چون حق امام است که ادای امانت و حکم به ما انزل الله کند. (ر.ک: مکارم شیرازی، نفحات القرآن، ج ۱۰: ۱۱۰، به نقل از: سیوطی، تفسیر الدرالمشور، ج ۳: ۱۷۵) اینکه شهروندان در چه مرحله‌ای از مراحل تعیین حاکم و مشروعیت‌بخشی او نقش ایفا می‌کنند، باید گفت که حکومت در اسلام و تعیین حاکم سه مرحله دارد که در مرحله جعل معیار و مرحله تعیین مصداق، شهروندان نقشی ندارند (اگرچه در مرحله دوم که مرحله تطبیق مفهوم با مصداق و تعیین معنوی به عناوین است، شهروندان می‌توانند نقش ایفا نمایند؛ البته به کسی که او در این کار صاحب تشخیص است مراجعه می‌کنند). در مرحله سوم که مرحله قبول شهروندان است، آنها نقش تعیین‌کننده‌ای دارند؛ البته نه از باب یک حکم شرعی بلکه از باب یک واقعیت خارجی که مصلحت‌هایی را برای ما ایجاد می‌کند و مطرح می‌نماید.

۳. حق آزادی انتخابات و تصدی حکومتی

در جامعه اسلامی اگر برخی از شهروندان نمی‌توانند به بعضی از مناصب دست پیدا کنند، به این دلیل است که براساس تعالیم اسلامی، تکامل انسان الزاماتی دارد که یکی از آن الزامات، انجام تکالیف شرعی است. اگر یکی از اهداف فلسفه خلقت انسان، دستیابی به تکامل است؛ پس تکامل انسان مستلزم الزاماتی است که عبارتند از تکالیف شرعی و اوامر و نواهی الهی که شریعت متکفل بیان آنهاست؛ بنابراین داشتن حُسن فاعلی (یعنی

ایمان) و حُسن فعلی (عمل صالح) مهم و ملاک می‌باشد و کافر چون «نه» حُسن فاعلی دارد و «نه» حُسن فعلی (جوادی آملی، ج ۱، ۱۳۶۳: ۲۶۷-۲۸۰ / جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۳۹-۵۰)، بنابراین نمی‌تواند در جامعه اسلامی منصبی را عهده دار شود؛ در نتیجه می‌توان گفت: «کسانی شایسته مقام رهبری و عهده‌دار شدن مسئولیت اجرای نظام هستند که در بینش سیاسی و امکانات نیرومندترین و نسبت به دیدگاه‌های اسلام در امر رهبری داناترین باشد.» (خوانساری، ۱۳۶۰، ج ۲: ۱۳۶ / ر.ک: مؤمن، آیه ۴۰ / کُف، آیه ۱۱۰) البته یاد آوری این نکته نیز حائز اهمیت خواهد بود که دیدگاه برخی از فقها در باره اعطای حقوق سیاسی، این است که فقها و همه مردم اعم از فقیر و غنی و سیاه و سفید در اعطای حقوق سیاسی مانند تصدی مشاغل دولتی، شرکت در انتخابات، انتخاب شدن، شرکت در تصمیم‌گیری‌های عمومی و جمعی مانند شرکت در شوراها و... مساوی می‌باشند. (منتظری، ۱۳۸۰: ۱۸۹، ۲۵۳، ۳۹۶) البته شایان ذکر است که از مساوات - که به معنای برابری و عدم تبعیض بین افرادی است که در حقوق، اموال و امور دیگر به طور مساوی سهیم‌اند - یا قاعده مساوات در کتب فقهی نامی برده نشده است، بلکه برخی با عنوان عدم ترجیح بین بندگان در صورت تساوی (احسائی، ۱۴۱۰: ۱۰۴) و برخی با عنوان عدل و انصاف (مصطفوی، ۱۳۷۴: ۱۵۹)، این بحث را مطرح کرده و اشاراتی به مستندات و موارد کاربرد فقهی آنها نموده‌اند و برخی نیز درباره مساوات این گونه استدلال می‌کنند که حضرت علی (ع) مساوات را در فرمانروایی، اصل می‌دانست. اگر به فرمان حکومتی حضرت به مالک اشتر بنگریم، درمی‌یابیم که همه دستورها در این فرمان به همه انسان‌هایی مربوط است که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند و هیچ گونه تفاوتی در ملیت، نژاد، رنگ و صنف، میان مردم ملاحظه نشده است. این تساوی در «سی جمله» از فرمان مشاهده می‌شود. (داماد، ۱۳۸۰: ۷۰) با توجه به مطالب فوق، بهتر است که تجزیه و تحلیل کردن از مسئله حق آزادی انتخابات و تصدی حکومتی بر مبنای قاعده مساوات، مبحث مستقلی را با همین عنوان ارائه کنیم.

مساوات یا برابری شهروندان (اعم از مسلمان و غیر مسلمان) در حقوق اجتماعی

سؤالی که در اینجا قابل طرح است اینکه آیا مساوات میان شهروندان در همه عرصه‌ها انجام می‌شود یا خیر؟ برای دست یابی به پاسخ، گستره قاعده مساوات را می‌توان در موارد زیر ملاحظه کرد:

۱. مساوات در برابر قانون: آیا باور به مساوات و احترام اسلام به شهروندان به خاطر ایمان است یا اعم از آن می‌باشد؟ برخی معتقدند چون در آیه شریفه «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ قِيدَ تَقْوَا نِيسْت، پس راجع به همه انسان‌هاست؛ بنابراین اگر کسی عنود و لجوج نباشد کسی حق تعرض به او را ندارد. بر همین اساس است که قرآن می‌فرماید: «أَوْ فَسَادٍ

فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً» (مائده، ۳۲) از این رو اگر کسی معاند و لجوج و محارب شد - کافر یا مسلمان - احکام و کیفر مخصوص به خود دارد؛ پس انسان‌ها تا وقتی که اخلاص گر و محارب نشوند، مسلماً دارای کرامت می‌باشند و هرچه به مسلمانان داده می‌شود به غیر مسلمانان هم باید داد و هرچه از مسلمانان رفع می‌شود از غیر مسلمانان نیز باید رفع گردد. (مظاهری، ۱۳۸۶: ۱۱) بنابراین می‌توان گفت قاعده مساوات در برابر قانون نه فقط برای مسلمانان در مقابل یکدیگر می‌باشد، بلکه کافر (اقلیت‌های دینی) - به جز کافر حربی - را نیز در بر می‌گیرد؛ آنان از حقوق قضایی در نظام اسلامی برخوردارند، مانند حق دادخواهی‌ای که خداوند درباره آن می‌فرماید و اگر حکم کردی میان ایشان به عدالت حکم کن. خدا دوست می‌دارد آنانی را که به عدالت حکم می‌کنند. (مائده، ۴۲) و حق تساوی در برابر دادگاه مانند جلسه دادگاه علی (ع) که فرمودند: «از اینکه مرا به کُنیه و او را به اسم صدا زدی ناراحت شدم». (القبابجی، ۱۴۰۶: ج ۲: ۵۹۰) اینها از موارد رعایت قاعده مساوات در گستره قانون می‌باشد.

۲. مساوات در حقوق و امتیازات مالی: در باب تساوی در بهره‌مندی از بیت‌المال استدلال علی (ع) این است که من در قرآن تفاوتی بین فرزند اسماعیل و اسحاق نمی‌بینم. (حر عاملی، ۱۳۸۸، ج ۱۱: ۸۲) لذا می‌فرماید از آدم ابوالبشر فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولد نگردیده تمام فرزندان او از روز نخست آزاده بودند. اکنون قدری از اموال نزد من است و من میان سفید و سیاه، برده و آزاد، فرق نخواهم گذاشت و آن را به طور مساوی (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۶) تقسیم می‌کنم (محمودی، ۱۹۸۷، ج ۱: ۱۸۶).

۳. حقوق اجتماعی اقلیت‌ها: حقوق اجتماعی اقلیت‌ها مانند حق آزادی رفت و آمد، مسکن، اشتغال، آزادی عقیده و فکر، استقلال در احوال شخصی و تعلیم و تربیت گفته شده است که «پیامبر حتی به جسد اقلیت‌ها هم احترام می‌گذاشت». (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۸: ۲۷۳) آنها حق دارند به طور رسمی بر دین خود بمانند و اعمال عبادی خود را انجام دهند و به احوال شخصی طبق دین خود عمل کنند. (حلبی دحلان، بی تا، ج ۳: ۲۳۹) کفار ذمی (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۷-۲۱)، مهادن و معاهد، مال و جان و عرض‌شان محفوظ است و ما اجازه نداریم که از آنها غیبت کنیم یا به آبروشان لطمه‌ای وارد کنیم، لذا وقتی استاندار امام علی (ع) در فارس نسبت به کسبه، تجار و مالکین زرتشتی، رفتار ناخوشایندی داشت، امام به او نامه‌ای نوشته و یادآور می‌شود که همان دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند، من در باره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند، زیرا که با ما هم پیمانند؛ پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم آمیز، رفتاری توأم

با شدت و نرمش داشته باش و اعتدال و میانه‌روی را در نزدیک کردن یا دور نمودن رعایت کن. (دشتی، ۱۳۷۹، نامه ۱۹: ۳۵۶) نکاتی که توجه به آن در این فراز از گفتار امام علی(ع) قابل اهمیت است: ۱- مشرک بودن مجوز بدرفتاری و سنگدلی با آنان را صادر نمی‌کند؛ ۲- انسان بودن هم مجوز نزدیک شدن و یکی شدن را صادر نمی‌کند؛ ۳- وظیفه حاکم رفتاری توأم با شدت و نرمش یا همان اعتدال در باره شهروندانش می‌باشد.

ممنوع بودن برخی از مناصب و مسئولیت‌ها

احراز شغل و سِمَت شهروندان بر چه اساسی صورت می‌گیرد؟ آیا معیاری هست؟ و آیا این معیارها نشانه فاصله و تبعیض در بین شهروندان محسوب نمی‌شود؟ آیا در احراز شغل هیچ ملاک و معیاری لازم نیست؟ این بخش از بحث را نیز مانند مطالب پیشین، به کتاب و سنت ارجاع می‌دهیم تا به پاسخی شایسته‌ای برسیم:

۱- آیات قرآن کریم (کتاب): در حوزه قرآنی پاسخ پرسش فوق را در چهار نمونه زیر

ارائه می‌کنیم:

الف) خداوند سبحان در آیات ۵۴ و ۵۵ سوره یوسف دو ویژگی از ویژگی‌های احراز شغل را برای کسب شغل خزانه‌داری طرح می‌نماید: امانت‌دار (نگه‌دارنده) و آگاه و متخصص بودن به این کار. **ب)** در آیه ۲۴۶-۲۴۷ سوره بقره در باره ارسال مأموریت از جانب حضرت سلیمان نیز دو ویژگی را مطرح می‌کند که عبارتند از: قدرت کافی و امین بودن. **ج)** در آیات ۳۸-۳۹ سوره نمل داستان حضرت موسی و فرمانده قرار دادن حضرت لوط را با دو ویژگی بیان نموده است: علم نظامی و قدرت بیان. **د)** در آیه ۲۶ سوره ص خداوند سبحان برای منصب قضاوت دو ویژگی ذکر می‌کند: دوری از هوا و عدالت. فقها علاوه بر استفاده از ادله قرآنی برای پاسخ‌گویی به اینکه شهروندان در جامعه اسلامی از چه مناصبی می‌توانند بهره ببرند و چرا، از قواعد فقهی‌ای همچون «قاعده نفی سبیل» برای تعیین جایگاه مناصب شهروندان استفاده کرده‌اند. اینان می‌گویند وقتی خداوند می‌فرماید: «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ اینکه هرگز سلطه‌ای برای غیرمسلم بر مسلم قرار نداده‌ام». بنابراین اگر دستور فوق را براساس قاعده نفی سبیل بپذیریم، آن وقت در جامعه ایران که غیرمسلمان هم زندگی می‌کند چکار می‌توانیم بکنیم که مشکل شهروندی پیش نیاید؟ فقها در تعریف سبیل گفته‌اند: «سبیل یعنی راه، سبب و حجت و نفی سبیل، در اصطلاح به معنای آن است که در مقررات دین اسلام حکمی که موجب ثبوت سلطه کافر بر مسلمان باشد تشریح نشده است». (فاضل لنکرانی، ۱۳۷۴: ۲۴۲ / موسوی بجنوردی، ۱۳۶۸: ۱۶۲) لذا در باره اصل نفی سبیل «نفی ولایت کافران» باید اذعان داشت اسلام در عین همزیستی مسالمت‌آمیز، بر اصل نفی سلطه غیرمسلمان بر مسلمان پایه‌گذاری شده و همواره بر

استقلال و عزت مسلمانان تأکید ورزیده است و با استناد به آیه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ (نساء، ۱۴۱) به مسلمانان سفارش شده که در روابط خارجی یا سیاست خارجی‌شان با غیرمسلمانان به گونه‌ای مراوده و مبادله داشته باشند که زمینه‌های سلطه و برتری کافران بر مسلمانان فراهم نیاید، چراکه اگر غیر این باشد آن مراوده و رابطه نامشروع خواهد بود و فاعل آن سیاست از طرف خداوند و پیامبر خدا تویخ خواهد شد.

اگرچه در برخی موارد از سیره رسول‌الله(ص) مشاهده می‌شود که حضرتش با دشمنان مدارا کرده است، ولی هیچ‌وقت اصل عزت و اصل نفی سبیل را نادیده نگرفته است، لذا اگرچه در صلح حدیبیه پیامبر پذیرفت که به جای بسم‌الله الرحمن الرحیم عبارتی را که سهیل بن عمرو گفت یعنی «باسمک اللهم» نوشته شود و...؛ (طبری، ۱۳۴۴، ج ۳: ۱۱۲۳) ولی در این صلح‌نامه حضرت رسول(ص) ولایت کفار را نپذیرفت، بلکه براساس مشی دوران‌دیشانه‌اش کاری کرد که مکه بدون جنگ فتح شد و کفار قریش مکه را سال بعد به پیامبر(ص) تحویل داد. یکی از دلایلی که فقها به نفی سرپرستی و ولایت کفار بر مسلمانان به آن استناد می‌کنند و به عبارتی یکی از دلایل و مستندات نفی سبیل این آیه ۱۴۴ سوره نساء است که می‌فرماید: ای اهل ایمان! کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و یار خود مگیرید». دیدگاه فقها در باب نفی سبیل را می‌توان گفت که یک دیدگاه اجماعی است؛ همان گونه که مراغی در العناوین در این باره معتقد است علاوه بر اجماعات منقولی که به حد استفاضه و حتی تواتر رسیده، اجماع محصل قطعی که از تتبع کلمات اصحاب در موارد مختلف به دست می‌آید نیز بر این مسئله وجود دارد. (حسینی مراغی، ۱۳۷۵-۱۳۷۶: ۲۹۴).

۲. سنت: اینکه احراز شغل و سِمَت شهروندان در جامعه اسلامی بر چه اساسی صورت می‌گیرد و سنت چه پاسخی به این پرسش می‌دهد؟ پاسخ این است که فقها در این مورد به این حدیث نبوی «الْإِسْلَامُ يَعْلُوا وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ» (شریعتی، ۱۳۸۷: ۲۱۸) استناد کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

فقه، انسان را یک موجود مکلف (مسئول، موظف) دانسته و رسالت شهروندی را در «ادای تکلیف» خلاصه می‌کند و فقها نیز ترویج تفقه در دین را که یکی از ایده‌آل‌های ائمه معصوم(ع) دانسته و مدعی هستند که نظام اجتماعی - سیاسی اگر براساس فقه اسلامی استقرار یابد در آن جامعه شاهد احقاق حقوق شهروندان خواهیم بود، چون درباره آزادی مسکن به عنوان یکی از مصادیق حقوق مدنی گفته شد با اینکه شهروندان براساس اصل آزادی مسکن می‌توانند در هر جایی مسکن داشته باشند، ولی استدلال شد که «در تفکر الهی، انسان آزاد نیست که به هر جا می‌خواهد سفر کند و در هر سرزمین که بر می‌گزیند

رحل اقامت اندازد، بلکه باید در جایی اقامت گزیند که توان پاسداری از دستاوردهای دینی خویش را داشته باشد. همچنین درباره حقوق سیاسی گفته شد که شهروندان دارای حق شرکت بر انتخابات هستند، ولی در حق انتخاب شدن در مشاغل سیاسی و کاندیدشدن برای حاکمیت (در لایه‌های مختلف) باید صلاحیت‌هایی را احراز کنند؛ فرد باید معیارهایی را به دست آورد، چراکه بدون این معیارها امکان دستیابی به کاندیداتوری حاکمیت وجود ندارد؛ بنابراین این طور نیست که هر کسی به اتکای جلب اذهان و آرا، حق داشته باشد در رأس حکومت قرار بگیرد.

منابع

۱. ابن ابی‌الحدید (۱۴۰۴ق)، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، قم، منشورات مکتبه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی.
۲. احسائی، محمد بن ابی‌جمهور (۱۴۱۰ق)، الاقطاب الفقهیه، تحقیق محمد الحسون، قم، مکتبه آیه‌الله النجفی.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد (۱۴۰۹ق)، مجمع الفائده و البرهان، ج ۱۳، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول.
۴. القبانجی، حسن (۱۴۰۶ق)، شرح رساله الحقوق، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله (بی‌تا)، تحریر الوسیله، تهران، اسماعیلیان.
۶. _____ (۱۳۷۸)، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۷. بحرانی، یوسف (۱۳۶۳ش)، الحدائق الناضره، ج ۱۸، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۸. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۷۲)، ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۳)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۱، قم، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۱۰. _____ (۱۳۷۲)، ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، انتشارات الزهرا.
۱۱. _____ (۱۳۷۹)، فلسفه حقوق بشر، قم، مرکز نشر اسراء.
۱۲. _____ (۱۳۹۰ش)، سخنرانی در مراسم اختتامیه کنفرانس فقه و قانون، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰.
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۸۸)، وسائل الشیعه، تهران، المکتبه الاسلامیه.
۱۴. حسینی مراغی، عبدالفتاح (۱۳۷۶-۱۳۷۵ش / ۱۴۱۸-۱۴۱۷ق)، العناوین، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. حلبی، علی بن ابراهیم و احمد زینی دحلان (بی‌تا)، السیره الحلبیه، ج ۳، دارالاحیاء التراث العربی.
۱۶. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۶۵ش)، «سخنرانی رهبری در مراسم سومین کنفرانس اندیشه اسلامی»، ۱۳۶۵/۴/۹.
۱۷. _____ (۱۳۷۹ش)، رساله اجویة الاستفتائات، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
۱۸. خوانساری، جمال‌الدین محمد (۱۳۶۰)، شرح غررالحکم ودررالکلم، مقدمه و تصحیح و تعلیق: میر جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
۱۹. دشتی، محمد (۱۳۷۹ش)، ترجمه نهج‌البلاغه، نشر مشرقین.
۲۰. رازی، ابوالفتح (۱۳۸۲ق)، تفسیر روح‌الجنان، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران، کتابفروشی اسلامیة

۲۱. شریعتی، روح الله (۱۳۸۷ش)، قواعد فقه سیاسی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی .
۲۲. شهید اول، محمدبن جمال‌الدین مکی (۱۳۶۸ش)، اللمعه‌الدمشقیه، قم، دارالفکر، چاپ دوم.
۲۳. _____ (۱۳۸۳ش)، القواعد و الفوائد، قم، مکتبه‌الداوری.
۲۴. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (بی‌تا)، شرح لمعه، کتاب المتاجر، تعلیق: الیاس کلانتری، قم، مکتب النشر الاسلامی.
۲۵. صالح، صبحی (۱۴۲۵ق)، نهج البلاغه، مؤسسه دارالهجره، چاپ سوم .
۲۶. طبری، محمدبن جریر (۱۳۴۴ش)، ترجمه تاریخ طبری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۲۷. عاملی، سعید رضا (۱۳۸۰ش)، نامه علوم اجتماعی، ش ۱۸، پاییز و زمستان.
۲۸. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۴ش)، وطن و سرزمین (جغرافیای سیاسی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۹. فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۷۴ش/۱۴۱۶ق)، القواعد الفقهیه، مطبعه مهر.
۳۰. فالکس، کیث (۱۳۸۱ش)، شهروندی، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران، کویر، ۱۳۸۱.
۳۱. فیض‌الاسلام (۱۴۲۱ق)، ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، تهران، انتشارات فقیه، چاپ پنجم.
۳۲. قدردان قراملکی، محمد حسن (۱۳۸۲ش)، آزادی در فقه و حدود آن، قم، پژوهشکده اندیشه سیاسی اسلام.
۳۳. قرآن کریم.
۳۴. قربانی لاهیجی، زین‌العابدین (۱۳۷۳ش)، در سایه قلم، نشر سایه.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲ش)، الکافی (روضه)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
۳۶. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه‌الوفاء، چاپ دوم.
۳۷. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۰)، «حقوق بشر»، دانشنامه امام علی (ع)، زیر نظر: علی اکبر رشاد، تهران مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۸. محمودی، محمد باقر (۱۹۸۷م)، نهج السعاده فی مستدرک نهج‌البلاغه، بیروت، مؤسسه‌العلمی للمطبوعات.
۳۹. مرتضوی، سیدضیاء (۱۳۸۶)، «امام خمینی کرامت انسان و یرسشهای چند»، نشریه کرامت، ش ۴.
۴۰. مروارید، علی‌اصغر (۱۴۱۰ق)، سلسله‌الینابیع‌الفقهیه، بیروت، دارالتراث و دارالاسلامیه، چاپ اول.
۴۱. مصطفوی، محمد کاظم (۱۳۷۴/۱۴۱۵ق)، القواعد، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۴۲. مطهری، مرتضی (۱۳۵۹ش)، نظام حقوق زن در اسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۳. _____ (۱۳۷۴ش)، اسلام و مقتضیات زمان، تهران، انتشارات صدرا.
۴۴. مظاهری، حسین (۱۳۸۶)، «گفتگو با آیه‌الله مظاهری»، نشریه کرامت، ش ۵.
۴۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۶ش)، «گفتگو با همایش بین‌المللی امام خمینی و قلمرو دین»، چاپ و نشر عروج.
۴۶. منتظری، حسینعلی، (۱۳۸۰ش)، نظام‌الحکم فی الاسلام، چاپ اول، قم، نشر سرای. .
۴۷. موسوی بجنوردی، حسن (۱۳۷۱-۱۳۶۰ق)، القواعد الفقهیه، قم، مؤسسه اسماعیلیان.